

جنبش اسلامی در اراضی اشغالی ۱۹۴۸:۱

گامی برای تقویت و پیوند هویت اسلامی - فلسطینی اقلیت عرب

مهدی حبیب‌اللهی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۱۵

۸۹

چکیده

مقاله حاضر نگاهی دارد به جنبش اسلامی برآمده از درون اقلیت عرب ساکن در درون ساختار رژیم صهیونیستی و روی سخن آن به یکی از مهم‌ترین نیروهای اثرگذار نهادی و سازمانی اقلیت عرب است که به صورت چالش جدی در برابر اکثریت یهودی و رژیم بدل شده است. جنبش امروزه یکی از گرایش‌های سیاسی اصلی در جامعه اقلیت عرب است که به‌ویژه بین مسلمانان از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و در واقع شکل‌دهنده هویت جامعه عرب و ترسیم‌کننده چگونگی نوع رابطه با اکثریت یهودی است. لذا درک گفتمان و رویکرد جنبش با توجه به در پیش گرفتن جهت‌گیری‌های مختلف در شناخت گفتمان این اقلیت موثر است. این مقاله در پی پاسخ‌گویی به سه سوال عمده است. یک. زمینه‌های تشکیل جنبش اسلامی در اسرائیل چیست؟ دو. گفتمان این جنبش بر چه اساسی استوار بوده و آیا اتخاذ چنین رویکردهایی ناشی از آرمان‌ها و آرزوهاست یا واقعیت و نیازها و عوامل دیگری موثرند؟ سه. با توجه به انشعاب به‌وجود آمده بر سر موضوع حضور در انتخابات (پارلمانی) کنست، جنبش چه موضعی نسبت به رژیم صهیونیستی و مسائلی مثل صلح و انتفاضه فلسطینیان دارد؟ فرضیه اصلی مقاله به شرح زیر است: آنچه مسلم است، نوع گفتمان و جهت‌گیری جنبش تابع متغیرهای مختلفی همچون هویت اقلیت متأثر از عوامل داخلی و خارجی، درک واقعیت خاص خود و نیاز به بقا و جبر زمانه به‌عنوان اقلیت منحصر به فرد در درون اکثریت یهودی و شرایط بیرونی مثل جنگ شش روزه ۱۹۶۷، شکست ملی‌گرایی عربی، موضوع صلح و انتفاضه بوده است. این تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی با ابزار کتاب‌خانه‌ای و منابع اینترنتی انجام شده است.

واژگان کلیدی: اقلیت عرب، جنبش اسلامی - فلسطینی اقلیت عرب، اراضی اشغالی ۱۹۴۸، اسلامی‌سازی

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان).

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسرائیل‌شناسی، سال هفدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۵، صص ۱۱۱ - ۸۹.

در عرصه روابط بین‌الملل و در عصر شتابان تحولات، آگاهی و دانش دولت‌مملت‌ها از آنچه اطرافشان می‌گذرد آنها را در شناخت و در نتیجه در پروسه تصمیم‌گیری‌ها توانمند می‌سازد. وقتی موضوع شناخت پیش می‌آید، منطقه خاورمیانه از مناطقی است که بر سایر عرصه‌های روابط بین‌الملل اثر قابل توجهی گذاشته است. در این بین فهم پدیده‌ای چون رژیم صهیونیستی که از ۱۹۴۸ در این منطقه بنا شده و شناخت هندسه قدرت و ساختار سیاسی آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نیروهای اثرگذار در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی قابل تامل است، یکی از ابعاد شناختی، موضوع اقلیت کوچکی در درون این رژیم است که در ذیل به اختصار به تاریخچه آنها اشاره‌ای می‌گردد، ولی قبل از آن لازم به ذکر است غالباً وقتی صحبت از فلسطینی و فلسطینیان می‌شود همه نگاه‌ها به سمت فلسطینیان ساکن در کرانه غربی و نوار غزه و یا آوارگان فلسطینی در سوریه و لبنان و سایر جاها می‌رود ولی در حال حاضر هستند عده‌ای که در داخل اراضی اشغالی ۱۹۴۸ یا همان اسرائیل ساکن هستند که خود را عرب فلسطینی می‌دانند.

آنها عده‌ای از اعراب فلسطینی می‌باشند که در اثر نکبت و مصیبت (یوم النکبت) ناشی از جنگ ۱۹۴۸ در سرزمین خود باقی ماندند و در حالی که اکثریت بودند، به‌صورت اقلیت درآمدند؛ در واقع بخشی از اعرابی هستند که در جنگ شکست خورده و اکنون در وضعیتی از مخصمه هستند. این گرفتاری ناشی از این واقعیت است که درون چارچوبی زندگی می‌کنند که آنها را شکست داده‌اند. لذا منظور، فلسطینیانی هستند که درون مرزهای قبل از ۱۹۶۷؛ یعنی داخل مرزهای «خط سبز» زندگی می‌کنند و اعراب ساکن کرانه غربی و نوار غزه و نیز سرزمین‌های جولان، سینا و بیت‌المقدس شرقی که در اثر جنگ ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل در آمدند را شامل نمی‌شوند؛ چرا که گروه دوم را شهروند اسرائیل به حساب نمی‌آورند. مصطلح است که به این عده، «اعراب اسرائیلی» می‌گویند. هرچند طرف فلسطینی این واژه را قبول ندارد، ولی از این منظر می‌توان به آن نگاه کرد که وقتی تاکید معنایی بر عرب بودن گذاشته می‌شود؛ یعنی اینکه برای یهودیان آنها عمدتاً غریبه «Outsider» به حساب می‌آیند و وقتی بر اسرائیلی بودن تاکید می‌شود، به این خاطر است که آنها را در درون ساختار خود ادغام کنند. ولی گرچه شهروند

اسرائیلی هستند خود را جزو ملت فلسطین دانسته‌اند. در واقع اقلیت عرب، اقلیتی منحصر به فرد هستند که شاید نظیر آن در تاریخ معاصر بشر یافت نشود؛ بدین شکل که اساسا و اصلا اقلیت نبوده‌اند، بلکه اکثریتی بوده‌اند که بعدا به اقلیت تبدیل شده‌اند. آنها همچون مهاجرت ایتالیایی‌ها یا اعراب و یهودیان به آمریکا، تک تک به اسرائیل مهاجرت نکردند، بلکه در اثر جنگ ۱۹۴۸ و اخراج و فرار شمار زیادی از هم‌وطنان خود، و در اثر شوک جمعیتی به صورت اقلیت در آمدند.

احیاء تفکر اسلامی را بایستی از نقاط عطف و بسیار مهم در سمت‌گیری سیاسی اعراب ۴۸ در دهه‌های اخیر دانست. به‌ویژه که این تفکر به‌دلیل آنکه اکثریت جامعه عرب مقیم اسرائیل را ۹۱
مسلمانان تشکیل می‌دهند از جذابیت خاص و ویژه‌ای برخوردار است. در دهه‌های اول تشکیل رژیم صهیونیستی فقدان رویکردی اسلامی در اسرائیل ملموس بود، به‌ویژه که دیدگاه‌های صهیونیستی، کمونیستی و ملی‌گرایی سکولار نتوانسته بودند پاسخگوی تقاضای فرآینده عرب و کسب تساوی آنها در جامعه‌ای یهودی باشند. تاکید و پافشاری رژیم اشغالگر اسرائیل بر سکولاریسم در سه دهه اول حیاتش و بی‌توجهی به اصول مذهب اسلام و قرآن باعث شده بود تا احساسات اسلامی در حاشیه قرار گیرد.

از زمان تشکیل رژیم صهیونیستی اتخاذ خط‌مشی‌های راجع به تشکیلات مسلمانان مثل اداره امور وقفی و دادگاه‌های اسلامی و انتخاب قضات آن در بالاترین سطوح مورد بحث بوده است. اگرچه در دهه ۵۰ اسرائیل نوعی استقلال نسبی را در حوزه‌های فرهنگی و مذهبی به مسلمانان داد، ولی این خط‌مشی در راستای ممانعت از توسعه و شکل‌گیری تشکیلات و سازمان‌های اسلامی بود تا از به‌دست گرفتن رهبری ملی و بسیج توده اقلیت عرب به‌ویژه مسلمان جلوگیری کند. رژیم تنها از استقلال مسلمین در عرصه‌هایی که صرفا جنبه مذهبی داشت حمایت می‌کرد. ولی در عین حال نسبت به ارتباط بین اسلام و ملی‌گرایی سیاسی عرب مردد و مظنون بود. لذا سیستم کنترل شدید و متمرکزی را جهت جلوگیری از ظهور رهبرانی مسلمان در سطح ملی و نظام آموزشی مستقل ایجاد کرد. تنها با ظهور «جنبش اسلامی» در ابتدای دهه ۸۰ به‌عنوان یک نیروی برهم زننده، به چالشی جدی در برابر رژیم اشغالگر مطرح شد.

تبارشناسی، واژه شناسی و گونه شناسی اقلیت عرب یک. تبارشناسی اقلیت عرب و روند تحولی شکل‌گیری آن

تا سال ۱۹۴۸، اکثریت جمعیت فلسطین را اعراب و عمدتاً مسلمانان تشکیل می‌دادند. جنگ عواقب و نتایج وخیمی داشت که یکی از مهم‌ترین آن تغییر در وضعیت جمعیتی و آوارگی بخش عظیمی از جمعیت عرب فلسطین است. در اثر جنگ حدود ۷۵۰ هزار نفر از فلسطینیان مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند. از این میزان حدود ۱/۳ به غزه، حدود ۱/۳ به ساحل غربی و برخی به لبنان، سوریه و کشورهای غربی گریختند. حدود ۱۵۶ هزار نفری که در درون جامعه یهودی باقی ماندند، خود را بخشی از یک اکثریت فلسطینی می‌دانستند که به ناگاه به یک اقلیت کوچک و وابسته تبدیل شدند. (www.pcbs.org)

بدین ترتیب، مشاهده می‌کنیم که نسبت تغییر جمعیتی دو گروه عرب و یهود بین سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۸ تغییر چشم‌گیری کرده است، به طوری که اعرابی که اکثریت قاطع را داشتند به گونه‌ای کاهش یافتند که به حد یک اقلیت درآمدند. در سال ۱۹۴۷ تعداد یهودیان ساکن در فلسطین ۶۵۰ هزار نفر؛ یعنی تقریباً معادل تعداد ساکنان عرب (۶۸۸/۰۰۰) در ۱۹۲۲ بود، در حالی که تعداد اعراب ساکن در داخل اسرائیل در ۱۹۴۸ (۱۵۶/۰۰۰ نفر) تقریباً دوبرابر جمعیت یهودی در فلسطین (۸۴/۰۰۰ نفر) در سال ۱۹۲۲ بود. از متوسط رشد سالانه ۹ درصدی جمعیت یهودی در سال‌های بین ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۸، ۷۵ درصد مربوط به مهاجرت یهودیان و ۲۵ درصد باقی مانده به رشد طبیعی (زاد و ولد) مربوط می‌شود. این در حالی است که افزایش سالانه ۲/۷۵ درصدی جمعیت عرب در همین دوره، تقریباً تمامی به رشد طبیعی و ناشی از زاد و ولد است و به مهاجرت مربوط نمی‌شود. (Wolffsohn; 1991: 12)

از ۱۹۴۷ دو سازمان صهیونیستی هاگانا و ایرگون با توسل به دو سیاست اعراب و کوچاندن به پاک‌سازی اعراب پرداخت و حملات زیادی را به آنها آغاز کرد. با ایجاد ترس و اعراب شدید، اعراب از بیشتر نواحی روستایی و برخی نواحی شهری فرار کردند و یهودیان در نواحی متروکه از طرف اعراب، اسکان گزیدند. هم‌زمان با آغاز جنگ در پانزدهم می ۱۹۴۸، سیاست اخراج و کوچاندن اعراب در راستای تغییر در بافت جمعیتی ادامه یافت. عده‌ای که باقی ماندند به صورت آوارگان داخلی درآمدند.

◆ *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال هفدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۵*

در واقع ما با جنگ ۱۹۴۸ شاهد دو نوع آواره فلسطینی هستیم. عده‌ای در خارج از اراضی ۱۹۴۸ و عده‌ای در داخل. از مجموع اعراب فلسطینی قبل از ۱۹۴۸، حدود ۸۰۰ هزار نفر آواره جاهای مختلف شدند و حدود ۱۶۰ هزار نفر بقیه در داخل اسرائیل به صورت آواره داخلی «Internal Refuget» درآمدند که کمتر توانستند به جا و مکان مادری خود بازگردند. (Schecla, 2001: 20-29)

دو. واژه‌شناسی اقلیت عرب

۹۳ | برای این گروه از تعابیر مختلفی استفاده می‌کنند. عده‌ای برای آنها از واژه عرب اسرائیلی استفاده می‌کنند، برخی از واژه فلسطینیان اسرائیل یا اعراب فلسطینی در اسرائیل و یا اعراب واقع در خط سبز. همچنین اعراب 48 و نیز شهروندان فلسطینی اسرائیل از دیگر این تعابیر است. (<http://meria.Idc.ac.il>)

صهیونیست‌ها برای توضیح و تشریح این جماعت، از آنها تحت عنوان اعراب اسرائیلی یا اعراب داخل اسرائیل نام می‌برند که در بطن خود به معنی انکار هویت فلسطینی آنهاست. رژیم اشغالگر اسرائیل در دوره‌های مختلف به آنها به‌عنوان عناصر دشمن و منازعه جاری اعراب و اسرائیل نگریده‌اند که می‌توانند به‌عنوان عوامل نفوذی بر ضد رژیم اقدام کنند. از سوی دیگر، از سوی قاطبه جامعه یهود آنها ستون پنجم در جامعه و ساختار اسرائیل‌اند. یهودیان اعراب را یک اقلیت ملی به حساب نمی‌آورند، به‌طوری که نخست‌وزیر وقت اسرائیل، اسحاق رابین، یک‌بار عنوان کرده بود که اعراب فقط یک اقلیت فرهنگی هستند و نه یک اقلیت ملی. (<http://www.adalah.org>)

این واژگان بیانگر آن است که محل ارجاع اولیه برای افراد این گروه فلسطین است و نه اسرائیل، ولی از طرف دیگر می‌توان این‌طور تفسیر کرد که فلسطینی برای کسانی در این واژگان به‌کار رفته که به‌صورت غریبه و یا بیگانه یا غیر برای اسرائیل به حساب می‌آیند.

سه. گونه‌شناسی اقلیت عرب

به‌طور کلی فلسطینیان ساکن در درون خط سبز را می‌توان به‌عنوان اقلیتی به حساب آورد که از لحاظ ملیت (فلسطینی) از لحاظ نژادی (عرب) از نظر مذهبی سه گروه مسلمان، مسیحی و

دروزی و از لحاظ زبانی عرب زبان هستند و در جامعه‌ای که حدود ۸۰ درصد آنها را یهودی تشکیل می‌دهند، زندگی می‌کنند.

وقتی صحبت از اقلیت عرب می‌کنیم، منظورمان به‌طور مشخص سه گروه دینی مسلمان، مسیحی و دروزی است که مسلمانان بیشترین تعداد؛ حدود سه چهارم جمعیت عرب ساکن اسرائیل را تشکیل می‌دهند که کلا سنی هستند. (www.Palestinefact.org) براساس مرکز آمار فلسطین در ۲۰۱۰ از جمعیت ۷/۵ میلیونی این رژیم، یک میلیون و ۲۵۲ هزار نفر شهروند عرب هستند که از این تعداد حدود یک میلیون نفر مسلمان می‌باشند. (www.pcbs.gov.il)

تمرکز جمعیتی اعراب، در اراضی اشغالی ۱۹۴۸ عمدتاً در سه منطقه جلیله در شمال، مثلث کوچک در مرکز و صحرای نقب در جنوب می‌باشد. منطقه مثلث کوچک در امتداد خط سبز و مجاور کرانه غربی است. در حال حاضر حدود ۹۰ درصد اعراب در شهر زندگی می‌کنند. از مهم‌ترین شهرها عبارتند از: نزارت، ام‌الفهم، شفاء‌امر، طیبه، تیرا، سکینین، و رهات. این شهرها کاملاً عرب‌نشینند. بقیه در حدود ۱۰ درصد در ۱۱۴ روستای عربی ساکن‌اند. تعدادی هم در شهرهای مختلط عربی - یهودی زندگی می‌کنند که از عمده این شهرها عبارتند از: جافا، تل‌آویو، حیفا، اکرا، لیت و لود و رمله که اعراب در هر کدام اقلیت محسوب می‌شوند. (<http://www.arabhra.org>)

عوامل رشد اسلام‌گرایی در خاورمیانه و اسرائیل

قرن ۲۰ را باید عقب‌نشینی اسلام در اثر ضعف و ناتوانی و بالاخره تجزیه امپراتوری عثمانی دانست. امپراتوری که تحت عنوان اسلام و خلافت اسلامی شکل گرفته بود، ولی این جریان در نیمه قرن ۲۰ روندی معکوس و گرایش‌ات اسلامی در بسیاری از نقاط جهان به‌ویژه خاورمیانه رشد یافت. با کم شدن جاذبه و اعتبار تفکرات غیردینی لیبرالیستی و مارکسیستی، اسلام به‌عنوان راه حل جایگزین که پاسخگوی نیازها بود، مطرح شد. این تأسی به اسلام به‌ویژه در بین نسل جوان ناامید و سرخورده دوچندان بود. وجه مشترک اسلام‌گرایان را در درک جدید آنها از اسلام و تعهد به اصول برابری و عدالت اجتماعی باید دانست. این در حالی بود که مفاهیم و اصول سکولاریستی ملی‌گرایی عرب نیز از ارزش افتاده بود. (کدیور، ۱۳۷۴: ۴۸) اوج این تفکر را باید در شکست اعراب و فلسطینیان در جنگ ۱۹۶۷

دانست؛ چرا که این ایده گسترش یافت که توسل صرف به گرایش‌های ملی‌گرایانه نمی‌تواند در مقابل یک رژیم کوچکی چون اسرائیل ایستادگی کند. این امر همراه بود با نزدیک سه دهه سیاست‌های سرکوب تبعیض و تحقیر فلسطینیان ساکن اسرائیل به‌عنوان شهروندان درجه دو. از عوامل دیگر گرایش‌های اسلامی حادث شدن انقلاب اسلامی در ایران است (www.tau.ac.il/jcss/sa/) که مبتنی بر تفکر دینی بود. به نوشته «زیاد ابوعمره» انقلاب ایران تأثیر مهمی بر جنبش‌های اسلامی داشت. (کدیور، ۱۳۷۴: ۴۸) این تأثیر بر جنبش اسلامی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین هم بود؛ زیرا دلیلی بر امکان برپایی دولت اسلامی بود لذا نمونه و الگویی برای تمامی جنبش‌های اسلامی گردید.

«جنبش اسلامی به مجموعه تحرکاتی که مبنای آن ایدئولوژی اسلامی در سطح اجتماعی صورت می‌گیرد می‌گویند.» این تحرکات هم ابعاد فرهنگی و هم ابعاد سیاسی دارد. جنبش‌های اسلامی در مصر، اردن و سوریه نقش مشخصاً مهمی در اشاعه تفکرات مخالف تبعیض نژادی و نابرابری و همچنین در بیان خواست و آمال‌های تحقق نیافته ملی‌گرایی عربی ایفا کرده‌اند. (Israeli, 1993: 24)

به غیر از عواملی چون احیای اندیشه دینی در بین جوانان، انقلاب اسلامی در ایران و ضعف گرایش‌های سکولار و جنگ ۱۹۶۷ از عوامل بسیار مهم در رشد گرایش‌های اسلامی در اسرائیل و سپس ظهور جنبش اسلامی می‌باشد. مقارن با کاهش نقش تشکیلات مذهبی، تغییرات اساسی در اسرائیل و خاورمیانه راه را برای رشد جنبش اسلام‌گرایی در بین جامعه مسلمان در اسرائیل باز کرد. انگیزه و نیروی اصلی این تحول، اشغال کرانه غربی و نوار غزه متعاقب جنگ شش روزه بود. محققان و پژوهشگران جنگ ۱۹۶۷ را سرچشمه و منبع احیای مذهبی در جهان عرب می‌دانند؛ هنگامی که ملی‌گرایی سکولار، اعتبار و اهمیت خود را در اثر شکست نظامی از دست داد. (Haddad, 1992: 266-285)

در سال ۱۹۶۷ و به دنبال جنگ بین اعراب و اسرائیل، کرانه غربی و نوار غزه توسط اسرائیل اشغال شد. پس از اشغال این مناطق تحت حاکمیت واحدهای نظامی اسرائیل قرار گرفت. برای مسلمانان اراضی ۴۸ به‌دنبال اشغال کرانه غربی و نوار غزه توسط اسرائیل فرایند دوگانه‌ای از «فلسطینی شدن» و «اسلامی شدن» ایجاد شد. دسترسی دوباره به خویشاوندان و دوستان در کرانه غربی و غزه اقلیت عرب را در معرض فعال‌گرایی و ملی‌گرایی ساف قرار داد. به‌دنبال ادامه سیاست‌های تبعیض‌آمیز نسبت به آنها و «شهروند درجه دومی» شدن آنها هویت فلسطینی، کشش و جذابیت زیادی پیدا کرد.

◆ *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال هفدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۵*

با ارتباط بین افراد ساکن در مناطق سه‌گانه فلسطینی یعنی مناطق اشغالی ۱۹۴۸، کرانه غربی و غزه امکان همکاری بین گروه‌های اسلامی در فلسطین به‌طور کامل فراهم شد. در سایه اشغال، انتقال افکار و مطبوعات امکان‌پذیر شد و جنبش اسلامی عمق انسانی و جغرافیایی جدیدی یافت. یکی از ساکنان مناطق اشغالی ۱۹۴۸ در اهمیت این تحول و دگرگونی می‌گوید: «نزدیک بود ما یهودی شویم ولی وقتی که راه کرانه غربی بر ما گشوده شد در مورد اسلام مسائل زیادی آموختیم و هر کتاب مذهبی که اکنون دست ماست از کرانه غربی برای ما می‌آید.» (nedains.com)

مضافاً اینکه، دسترسی به اماکن مقدس در بیت‌المقدس و تشکیلات منسجم مذهبی در کرانه غربی و نوار غزه جرقه احیای مذهبی را در بین مسلمانان روشن ساخت. در معرض مدرنیزاسیون قرار گرفتن و عدم ادغام در چارچوب سنتی - اجتماعی، مذهب جذابیت ویژه‌ای به‌عنوان کانون هویت‌بخشی و مخالفت با جامعه عمدتاً سکولاریستی صهیونیستی یافت. به عقیده شیخ عبدالله نیمر درویش، رهبر روحانی جنبش اسلامی در اسرائیل، «جنگ ۱۹۶۷ نه تنها یک هولاکاست نظامی که یک نوزایی و تجدید حیات معنوی بود. این جنگ اسلام را به مسلمانان اسرائیل تزریق کرد تا مانع جذب و ادغام آنها در جامعه اسرائیل شود.» (Rabin Peled, 2001: 128)

به تدریج پس از تصرف کرانه غربی و غزه توسط اسرائیل، مسلمانان داخل در خط سبز، از روحانیون برجسته فلسطینی این مناطق دعوت کردند تا برای اجرای مناسک مذهبی در مساجد، مدارس و مکان‌های عمومی به قسمت‌های مسلمان‌نشین داخل خط سبز بیایند. در عین حال مسلمانانی که در نهادها و مراکز اسلامی آموزش‌های بیشتری در کرانه غربی و غزه دیده بودند، به جوامع خود برگشته و ملهم احیای اسلامی شدند. این وقایع تاثیر فوری بر اقلیت مسلمان گذاشت؛ یعنی همان بازگشت گسترده جوانان به اسلام پس از گذشت چند دهه. (Israeli, 1999: 3-15)

در نتیجه گسترش علوم دینی و تشکیل حوزه‌های علمیه افراد حایز شرایطی برای پر کردن خلاء پست‌های موجود در تشکیلات اسلامی تربیت شدند. تشکیلات جدید و آموزش‌های بالاتر و رهبران آگاه به لحاظ سیاسی، به‌طور جدی جامعه عرب مسلمانان را تحت تاثیر خود قرار داد. در این سیر اقلیت مسلمان به امواج اسلام‌گرایی کشیده شدند؛ اسلام‌گرایی که خاورمیانه را متعاقب انقلاب اسلامی در ایران تحت تاثیر خود قرار داده بود. اعراب داخل اسرائیل نارضایتی فزاینده خود

را نسبت به ایدئولوژی ملی‌گرایی سکولار از طریق کاستن حمایت خود از احزاب دارای مرام ملی‌گرایی سکولار و کمونیستی نشان دادند، در عین حال که «فعالیت‌گرایی سیاسی» جمعیت عرب متعاقب تحولات اجتماعی به جهت تعامل با فرهنگ اکثریت (یهود) و نظام آموزشی در حال افزایش بود. (Rabin Peled, 2001: 128) در کرانه غربی و نوار غزه مسلمانان تشکیلات مذهبی و کتاب‌خانه‌های دینی را رونق خاصی بخشیده بودند و افزایش تماس با نهادهای دینی در این دو منطقه، مستقیماً شهروندان عرب مسلمان اسرائیل را در معرض ایدئولوژی اسلام قرار داد. لذا جنبش اسلام‌گرایی در این دو منطقه همراه با اسرائیل را، به دلیل رابطه متقابل دایمی اندیشه‌ها و مردم در این منطقه جغرافیایی به هم پیوسته، باید یک طیف واحد در نظر گرفت. دکم‌جیان موقعیت فلسطینی‌ها به عنوان قربانیان اولیه کشمکش اعراب-اسرائیل را عامل اصلی رواج اسلام‌گرایی در میان آنان می‌داند. (دکم‌جیان، ۱۳۷۷: ۳۵۲)

نقش نهادهای دولتی رژیم صهیونیستی هم در این بین مهم بودند. وزارت امور مذهبی، اقدام به تربیت کارمندان امور مذهبی در کرانه غربی در راستای به‌کارگیری آنها در اسرائیل کرد، رژیم اشغالگر در ایجاد مرکز مطالعات اسلامی در هبرن (الخلیل)، با هدف تربیت رهبران اسلامی در اسرائیل کمک نمود. دلیل این سیاست آن بود که با افزایش ارتباط و تماس فلسطینیان دو طرف مرز، می‌تواند از مخالفت‌های داخلی نسبت به اشغال نظامی ممانعت کند. (Rubin Peled, 2001: 380)

این در حالی است که گفته می‌شود رژیم اشغالگر اسرائیل برای جلوگیری و توقف اندیشه‌های ملی‌گرایانه و نیز درهم کوفتن ساف به تقویت اسلام‌گراها پرداخت و اجازه داد تا مقادیر هنگفتی از کمک‌های مالی از سوی کشورهای خلیج فارس و عربستان برای ساختن مساجد و مدارس سرازیر شود. (دکم‌جیان، ۱۳۷۷: ۳۵۳)

در نتیجه تمامی این تغییر و تحولات، «جنبش اسلامی» در اسرائیل در دهه ۸۰ ظهور کرد و به چالشی در برابر مشروعیت اسرائیل تبدیل شد. فعال‌گرایان آن تشکیلات رسمی که در باب وقف و یا آموزش ایجاد شده بود را بی‌اعتبار قلمداد کردند. به این ترتیب این جنبش ابتدا در سطح محلی و سپس ملی برای پرکردن خلا رهبری مسلمانان و اعراب قدم به صحنه سیاسی اعراب داخل اسرائیل گذاشت.

جنبش اسلامی در اراضی ۱۹۴۸

یک. تغییرات رویکردی

به لحاظ ریشه‌ای ابتدا به‌عنوان یک سازمان شبه‌نظامی زیرزمینی، جنبش در بین توده مردم رشد کرد و موفقیت‌های شایانی در حوزه‌های محلی و نیز ملی و نمایندگی در کنست پارلمان رژیم صهیونیستی از ۱۹۹۶ به‌دست آورد. برای نخستین‌بار در تاریخ اسرائیل یک جنبش سیاسی، آشکارا برنامه دوگانه «ملی‌گرایی» و «مذهبی» وجه همت خود قرار داده است. در آغاز تبدیل اعراب فلسطینی و به‌طور مشخص جنبش اسلامی به یک اقلیت، نگرش جنبش این بود که هرگونه ارتباط با ساختارهای دولتی را رد کند ولی این رویکرد به مرور دچار تغییراتی شد. آنچه باعث این تغییر رفتار شد، عمدتاً ناشی درک عمیق‌تر از شرایط و نیاز به بقا بود. (Rayan, 2012: 63)

تاریخ جنبش اسلامی به‌عنوان تغییری از «اسلامی‌سازی از بالا» (اسرت‌الجهاد به‌عنوان یک گروه نظامی) به «اسلامی‌سازی از پایین» (اشاره به توجه عامه مردم به برنامه‌های آموزشی، مذهبی و فرهنگی-اجتماعی دارد) خلاصه می‌شود. در اوایل دهه ۸۰ تحت تاثیر شور و شوق ایدئولوژیکی انقلاب اسلامی «فرید ابراهیم ابومکاح» سازمانی شبه‌نظامی و مخفی تحت عنوان «اسرت‌الجهاد» با هدف کشوری اسلامی و براندازی رژیم صهیونیستی بنیان نهاد که عمدتاً مرکب از کارگران جوان، معلمان، کارمندان و تاجر بود، در مقایسه با مصر و کرانه باختری و نوار غزه که دانشجویان دانشگاه‌ها و متخصصان، مدارج و پست‌های رهبری مسلمانان را اشغال کرده‌اند. (<http://www.tau.ac.il/jcss/sa/v2n4>)

در اسرائیل رهبران اسلام‌گرا را عمدتاً فارغ‌التحصیلان حوزه‌های علمیة اسلامی در کرانه باختری با سطح طبقاتی متوسط تشکیل داده‌اند. برخی منابع خاستگاه ایدئولوژیکی جنبش را تاحدود زیادی شبیه به ایدئولوژی اخوان‌المسلمین می‌دانند که تنها تفاوتشان با هم به‌خاطر شرایط خاص جنبش اسلامی داخل اسرائیل است. (www.aljazeera.com)

مع‌الوصف این گروه «جهاد» یا جنگ مقدس خود را علیه رژیم اشغالگر صهیونیستی با به‌دست گرفتن سلاح و ضربه زدن به اهداف اقتصادی و کشاورزی آغاز کردند. جنبش در این زمان ابتدا رویکرد انقلابی را در پیش گرفت. این رویکرد بر رهبری آن تاثیر عمیقی داشت. به اعتقاد رهبران

آن فلسطین یک کشور مسلمان عربی است و باید هم همین‌گونه بماند. یهودیانی که از قبل از ۱۵ می ۱۹۴۸ در این مکان زندگی می‌کردند، به‌عنوان فلسطینیانی هستند که حق دارند بمانند و ویژگی مسلمانی - عربی و فلسطینی آن را بپذیرند. لذا رژیم صهیونیستی را اشغال‌گر می‌دانست که بایستی با آن به مبارزه پرداخت. (Rayan, 2012: 66) از اقدامات دیگر این سازمان آتش زدن سینمایی در ام‌الفهم بود. مکاح و یارانش جریانی انقلابی را که مستقیماً مذهب و ملی‌گرایی را درهم ادغام می‌کرد، به منصفه ظهور گذاشتند. رهبر روحانی و مؤسس جنبش عبدالله نیمر درویش از اهالی کفر قاسم است. (Rubin Peled, 2001: 381-382) وی در نوجوانی عضو حزب کمونیست بود و سپس برای تعلیم دروس دینی به آموزش در مدارس ابتدایی پرداخت. در ۱۹۷۵ مقاله‌ای تحت عنوان «بسوی اسلام» نوشت و اسلام را به‌عنوان راهی برای مبارزه با امپریالیسم خطاب نمود. همیشه در محکوم نمودن اقدام نظامی اسرائیل صریح بوده است.

نکته قابل توجه این است که در آن زمان رفتار جنبش اسلامی عمدتاً متأثر از شاخصه انقلابی جنبش‌های اسلامی در جهان عرب و بر اساس علایق ایدئولوژیکی این جنبش‌ها بود تا براساس واقعیاتی که جنبش در آن فضا عمل می‌کرد. به همین دلیل مواجهه مسلحانه را در این برهه ابزاری برای رسیدن به اهدافش می‌نگریست.

در پاسخ به فعالیت‌های اسرت‌الجهاد، سرویس‌های امنیتی سازمان مخفی آن را کشف و ابومکاح را به ۱۵ سال و درویش را به اتهام همکاری با سازمان به سه سال زندان محکوم کرد. پس از آزادی در ۱۹۸۳ درویش به فعالیت خود ادامه داد، ولی این بار با احتیاط بیشتر و در چارچوب قوانین اسرائیل، به همین دلیل توانست به فعالیت خود ادامه دهد. (<http://www.tau.ac.il>) درویش بار دیگر به‌عنوان رهبر روحانی ظهور کرد و آشکارا تعهدش را به داشتن روابط صلح‌آمیز با اکثریت یهودی بدون تغییر دادن و مخفی کردن وفاداری به ملی‌گرایی فلسطین اعلام نمود. (Rubin Peled, 2001: 382) در گرایش اقلیت عرب به‌سوی رویکرد سیاسی و رشد آگاهی‌های سیاسی آنها جنبش اسلامی فوق‌العاده مؤثر بوده است. این امر را در دو سطح می‌توان بررسی نمود.

دو. جنبش اسلامی و رویکرد محلی آن

جنبش در این زمان بنا به علل مختلف و با تغییر در تفکر ایدئولوژیکی، تمرکز فعالیت‌های خود را در بین اقلیت عرب و نیز برتامین و تدارک خدمات اجتماعی که دولت آنها را نادیده می‌گرفت قرار داد و خود را درگیر مسائل کلان نمی‌کرد. برای نمونه، جنبش ساخت مدارس، درمانگاه‌ها و ترمیم مساجد را وجه همت خود قرار داد و با فعالیت‌های آموزشی سطح آگاهی مسلمانان و اعراب داخل را نسبت به وضعیتشان بالا می‌برد. (Mc Dowal, 1990: 240) و همین امر باعث مقبولیت و حمایت عمومی از آن شد.

۱۰۰

جنبش ابتدا از شرکت در انتخابات پارلمانی خودداری کرد، به همین دلیل تمرکز خود را بر فعالیت اجتماعی و سیاسی در سطح انتخابات شوراهای محلی قرار داد. با توجه به فعالیت‌های فرهنگی و خدماتی که انجام داده بود و با تاکید بر گرایش اسلامی، به‌زودی توانست رقبای خود از جمله راکاح را در سطح محلی عقب بزند. مجید الحاج از اعضای جنبش اسلامی معتقد است در انتخابات شوراهای این جنبش تنها یک شهردار داشت که در انتخابات ۱۹۸۹ به پنج شهردار رسید. نامزدان جنبش ۷۵ درصد آراء را در ام‌الفهم در این سال نصیب خود کردند. (ozcan, 2010: 14. www.gwu.edu) رقابت‌های آن تحت شعار «اسلام تنها راه است» توانست این تعداد شهردار و ۴۵ کرسی شوراهای و شهرداری‌ها را کسب کند. (Rabin Peled, Debating Islam in The Jewish State, 2001: 133) لذا از دلایل مهم تشویق جنبش برای حضور در انتخابات پارلمانی موفقیت در سطوح محلی بود.

دلایل موفقیت جنبش عبارتند از:

یک. اسلام‌گراها در نارضایتی گسترده که احزاب ملی‌گرای عربی به آن توجه زیادی نداشتند، عمدتاً بر عوامل ملی‌گرایانه اصرار داشتند تا حل نیازهای ضروری محلی؛

دو. اسلام‌گرا از کج فهمی و درک نادرست کمونیست‌ها مبنی بر اینکه اسلام‌گراها سیاسی نیستند و لذا تهدید انتخاباتی برای آنها محسوب نمی‌شود، سود بردند.

سه. اسلام‌گراها در راهبرد همکاری با لیست‌های سنتی‌طایفه‌ای و تاکید بر ارزش‌های خانوادگی بهره بردند. (Rabin peled, Toward Autonomy?2001: 133)

نکته قابل توجه آن است که با تغییر در مواضع سیاسی خود، جنبش اگرچه ابتدا در انتخابات

پارلمانی شرکت نمی‌کرد، ولی آن را تحریم هم نکرد، در عین حال هواداران و اعضایش را به شرکت به نفع نامزدهای عرب تشویق می‌کرد. (خلیفه، 1380: 144)

این جنبش گرچه اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناخت ولی شعار برابری کامل اعراب و یهود از لحاظ حقوق مدنی و اقتصادی را مطرح کرد و گذشته از مشارکت فعال در انتخابات محلی در مناطق عرب‌نشین در تجمعات سراسری و محلی که اعراب برای تحقق خواسته‌هایشان برگزار می‌کرد، شرکت می‌جست و گرچه انسجام سازمانی نداشت ولی در فعالیتهای سیاسی مثل یک سازمان عمل می‌کرد. (موسسه مطالعات فلسطین، ۱۳۷۷: ۱۴۳)

سه. دگرگونی و تنوع رویکردی جنبش: مواضع

هم‌زمان با کنار گذاشتن رویکرد انقلابی و نظامی (شکست اسرت‌الجهاد) و دست زدن به فعالیتهای اجتماعی و سیاسی، این فعالیت به سطح ملی کشیده شد. این امر با هدف تثبیت هویت عربی - اسلامی و دفاع از حقوق اقلیت عرب از طریق مبارزه سیاسی و شرکت در انتخابات به‌ویژه انتخابات کنست صورت گرفته است.

اوج فعالیت سیاسی جنبش را دهه ۹۰ باید تلقی کرد. در آغاز این دهه جنبش بنا به عوامل مختلف از جمله چرایی حضور در انتخابات پارلمانی و رویکرد جدید تشکیلات خودگردان در قبال اسرائیل دچار شقاق شد. در این زمان هیچ ایدئولوژی روشن و منسجمی ارائه نکرد، گرچه اصول اصلی مشخص بود ولی خطوط آن گنگ و مبهم باقی ماند. تشکیلات خودگردان پس از انتفاضه اول وارد فرایند صلح شد و لذا در نوع رویکرد و نگرش اعراب ۴۸ اثر گذاشت. از این پس به پیروی از تشکیلات خودگردان، گروهی از اعراب ۴۸ به سمت شناسایی اسرائیل پیش رفتند و فعالیت خود را از قالب مبارزه فرهنگی، اجتماعی، با نظام سیاسی به سمت رقابت با دیگر بازیگران داخل نظام برای کسب مطالبات و ایجاد اصلاحات تغییر دادند. این نوع رویکرد بین اعضای جنبش هم مطرح شد. در این زمان مساله ورود به کنست مطرح شد و نگرش‌های مختلفی را دربرداشت؛ روابط مسالمت‌آمیز از طریق فعالیت در چارچوب رسمی و قانونی بود. جدی شدن مساله ورود به

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال هفدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۵

انتخابات باعث اختلاف و دودستگی در اعضای جنبش شد، گروهی ورود به انتخابات را تأیید و گروهی آن را تحریم می‌کردند. (مزینانی: ۱۲-۱۱)

اهمیت مساله حضور جنبش اسلامی در انتخابات پارلمانی در داخل اراضی ۱۹۴۸ به دلیل اهمیت انتخابات یا کنست نیست، بلکه کنست نماد حاکمیت رژیم صهیونیستی است. حضور در این انتخابات به معنی به رسمیت شناختن این رژیم و حق یهودیان در تاسیس دولتی یهودی در سرزمینی اسلامی - فلسطینی عربی است، لذا این حضور با این آرمان که فلسطین کشوری مسلمان است، در تضاد بود.

تصمیم به حضور در انتخابات کنست در سال ۱۹۹۶ تصمیم بحث‌انگیزی شد و مشاجرات تندی را داخل جنبش به وجود آورد که باعث شقاق و انشعاب به شاخه در جنبش شد. در واقع اختلاف و انشعاب بین دو شاخه عمدتاً در خصوص ارتباط با دولت بود. شاخه جنوبی میانه‌رو به رهبری شیخ عبدالله نیمر درویش که موافق شرکت در انتخابات کنست بود و شاخه شمالی با دیدگاه انقلابی و مخالف شرکت در انتخابات پارلمانی در منطقه جلیله به رهبری شیخ «رائد صلاح» و «شیخ کمال الکاتبی». (Rabin, Peled, Debating Islam in The Jewish State, 2001: 132)

شاخه جنوبی جنبش مدعی است که قوانین اسلام اجازه مشارکت سیاسی اقلیت مسلمان در بین اکثریت غیرمسلمان را می‌دهد و آن را عامل تحکیم بخش وضعیت جمعیت عرب در درون ساختار اسرائیل و کمک به دستیابی به حقوق برابر با اکثریت یهودی قلمداد می‌کند، چون نماینده کنست می‌تواند بر تصمیم‌گیری‌های نهادهای موثر بر اقلیت عرب اثر بگذارد. رهبران این شاخه معتقدند همه به مشکلات فلسطینیان در گوشه و کنار جهان می‌پردازند ولی کسی کاری به مسائل و مشکلات اعراب فلسطینی داخل خط سبز ندارد. (Rayan, 2012: 68) این شاخه از طریق فعالیت‌های پارلمانی از طریق اعضای این جنبش در کنست تلاش کرده به آشتی بین اعراب و یهود بپردازد. این شاخه تنها بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ توانسته ۴۴/۶ درصد آراء اقلیت عرب را به خود تخصیص دهد (Ozcan, 2010: 16) که بیانگر نفوذ جنبش نسبت به سایر احزاب سیاسی عرب از جمله بلد می‌باشد.

در مقابل شاخه شمالی با تمرکز بر اقدامات خود در حوزه‌های فرهنگی، تاسیس داروخانه و

کلینیک پزشکی، مراکز و موسسات آموزشی و تاکید بر تفاوت‌های فرهنگی اعراب با یهودیان در تلاش است که اعراب ۴۸ را مستقل نگه دارد و از جذب آنها در جامعه یهودی جلوگیری کند. این جناح در سال‌های اخیر رویکرد جدیدی پیش گرفته و به مقابله با تهاجم فرهنگی موجود در برابر اعراب ۴۸ پرداخته و معتقد است جوانان عرب از خارج از طریق ماهواره و اینترنت و در داخل از طریق نهادهای یهود در معرض تهاجم فرهنگی قرار دارند. (مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های علمی - سیاسی ندا، برگرفته از روزنامه‌ها/رتض، ۲۰۰۱) این با اینکه در انتخابات پارلمانی حضور ندارد ولی با اقدامات خود قوی‌ترین سازمان سیاسی خارج از پارلمان در بین اقلیت محسوب می‌شود. این شاخه و رهبر آن راند صلاح عنوان می‌کند که قوانین اسلام فلسطینیان ۴۸ را از حضور در این انتخابات منع می‌کند و آنها را متکی به قوانین حقوقی مسلمانان در جهان عرب می‌داند. دلیل این ممانعت بر این واقعیت استوار است که حاکمیت رژیم صهیونیستی به رسمیت شناخته می‌شود و در واقع رژیمی به رسمیت شناخته می‌شود که در سرزمین مسلمانان تاسیس شده است. از سوی دیگر مخالفین شرکت در انتخابات کنست معتقدند که در طول تاریخ حضور نمایندگان عرب در کنست کمک قابل ملاحظه‌ای به وضعیت عرب‌ها نشده و روند بهبودی به وجود نیامده است. (Rayan, 2012: 68)

در باب انتقاد از سیاست‌های دولت نیز باید گفت که این طیف علاوه بر آنکه فعالیت سیاسی خود را در قالب حضور در انتخابات محلی و امتناع از حضور در انتخابات ملی و کنست قرار داده، انتقادهای تندتری را به سیاست‌های دولتمردان اسرائیلی نسبت به فلسطینیان و اعراب اسرائیل کرده است. این انتقاد از جمله در گردهمایی رهایی مسجدالاقصی در سال ۱۹۹۲ که در پی درگیری اعراب با نیروهای امنیتی در زمان صدور اجازه توسط دولت نتانیاهو برای بازگشایی تونل در نزدیکی مسجدالاقصی برگزار شد، مطرح گردید. توان تاثیرگذاری این جنبش در سیاست‌های جاری اسرائیل به حدی است که زمانی جرج دلبوبوش، رییس شاخه شمالی آن را (شیخ راند صلاح) کابوس آمریکایی می‌داند. (مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های علمی - سیاسی ندا، ص ۶، برگرفته از جزرالییم پست) از سوی دیگر باعث شد رییس‌جمهور رژیم صهیونیستی خطاب به اعراب و مسلمانان داخل و خارج عنوان کند که دولت در حفاظت از اماکن مقدس اسلامی نهایت دقت را می‌کند. این امر بیانگر قدرتی است که اعراب و به‌ویژه مسلمانان در داخل اسرائیل پیدا کرده‌اند. این در حالی است که موضع این دو نسبت به اسرائیل فرق

می‌کند. شاخه شمالی هوادار تشکیل کشور اسلامی و جایگزینی آن به‌جای اسرائیل است، ولی شاخه جنوبی تا این اندازه به تکذیب موجودیت اسرائیل دست نزده است و آن را به‌عنوان دولتی یهودی به رسمیت می‌شناسد.

از رفتار و گفته‌های شاخه شمالی چنین برمی‌آید که قبول نیم‌بند و حداقلی دولت از طرف این گروه تنها از سر اجبار و موقتی است و به معنی بی‌اعتباری این اصل که سرزمین فلسطین برای همیشه حکم یک وقف اسلامی را دارد، نیست. رویکرد این شاخه متأثر از آن است که اقلیت مسلمان در درون ساختار رژیم صهیونیستی با اقلیت‌های مسلمان سایر نقاط جهان مثل کشورهای غربی یک فرق اساسی دارد و آن این است که باید وضعیت قبلی آنها را در نظر گرفت مسلمانان داخل اراضی اشغالی ۱۹۴۸ ساکنان اصلی این سرزمینند و در واقع مالک آنند و نه مهاجر و پس از اشغال در سال ۱۹۴۸ و تشکیل رژیم صهیونیستی از اکثریت به اقلیت تبدیل شده‌اند، در حالی که در سایر جاها مسلمانان عمدتاً مهاجرند لذا نمی‌توان تاریخ مسلمانان عرب را نادیده گرفت.

واقعیت آن است که مسلمانان در اراضی اشغالی ۱۹۴۸ اقلیتی هستند درون اکثریت غیرمسلمان و همین مساله باعث شده تا وضعیت آنها با سایر مسلمانان در جهان قابل تفکیک باشد. لذا هر دو شاخه شمالی و جنوبی پذیرفته‌اند که اقلیتند و در پی مبارزه مدنی برای دستیابی به حقوق برابر با یهودیان. گرچه شاخه جنوبی، این مبارزه را به نظر شیخ نیمر درویش با همکاری مسلمانان در نهادهای رسمی می‌بیند که به حیات ایدئولوژیکی و مذهبی مسلمانان ضرری نمی‌رساند. شاخه شمالی درصدد کم کردن مشارکت مسلمانان در سیستم دولتی و کاستن منافع جامعه عرب مسلمان و کاهش وابستگی به آنها از این طریق است. (Rayan, 2012: 72)

در قبال روند صلح، شاخه جنوبی از تشکیلات خودگردان و مذاکرات آن با اسرائیل حمایت می‌کند، ولی شاخه شمالی ضمن مخالفت با اسلو، اعتراض خود را نسبت به لغو پی‌درپی منشور ملی فلسطینی اعلام داشته است. در سپتامبر ۱۹۹۹ دقیقاً پس از امضای موافقت‌نامه صلح دو خودروی بمب‌گذاری شده در شهرهای حیفا و تریبری از شهرهای فلسطین اشغالی منفجر شد و چند تن از ساکنان عرب این شهرها دستگیر شدند. به گفته رافائل اسرائیلی، «گفته شده این افراد از اعضای شاخه شمالی جنبش بوده و با حماس به منظور به شکست کشاندن روند صلح فعالیت می‌کرده‌اند.» (Israeli, 1999: 3-15)

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال هفدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۵

در مورد انتفاضه شاخه جنوبی علنا اقدامات خشونت‌آمیز را محکوم می‌کند، ولی شاخه شمالی این قبیل اقدامات را بازتاب عملکرد اسرائیل می‌داند. (مزینانی: ۱۴) در انتفاضه اول جنبش کمیته‌ای با نام کمیته کمک اسلامی با هدف کمک‌رسانی به نیازمندان اراضی ۶۷ تشکیل داد که البته توسط شین بت یا سازمان امنیت در ۱۹۹۵ با ادعای اینکه کمیته به حماس کمک مالی می‌کند، تعطیل شد. با وقوع انتفاضه الاقصی در کرانه غربی و غزه هر دو شاخه جنبش پیروان و اعضای خود را به حمایت از انتفاضه برانگیخت و تظاهرات اعتراض‌آمیزی در شهرهای عربی برگزار شد. مقامات اسرائیلی به نقل از کمیته رسیدگی به این حوادث اعلام کردند که اقدامات جنبش در تحریک شهروندان عرب موثر بوده، لذا در ۲۰۰۲ به‌ویژه روزنامه شاخه شمالی توقیف و رهبران آن دستگیر شدند. (http://en.wikipedia.org/wiki/Islamicmovement_in_isreal)

چهار. جنبش اسلامی، مسجدالاقصی و تلاش برای افزایش تقویت هویت اسلامی

از دهه ۶۰ به بعد عنصر اسلامی از اجزای اصلی هویتی مسلمانان عرب ساکن در اسرائیل شد. به بیانی، رشد هویت اسلامی از ویژگی‌های چند دهه گذشته بوده و در واقع همان‌طور که ذکر شد، تاکید بر سکولاریزم در چند دهه اول تاسیس رژیم صهیونیستی و جلوگیری از ظهور جنبش اسلامی تا اواخر دهه ۶۰، عدم اقبال پیروی از اسلام در بین نسل جوان مشهود بوده ولی بنا به عللی از جمله ناتوانی ملی‌گرایی عربی در حل مساله فلسطینیان، روند گرایش به اسلام تقویت شد. اقلیت عرب به این نتیجه رسید که احزاب و سازمان‌های موجود نیز دغدغه و نیازهای اصلی مثل مسکن و آموزش و ... را حل نخواهد کرد، لذا محبوبیت اسلام بین آنها افزایش یافت و شعار بازگشت به اسلام مطرح شد، مضاف بر آنکه انقلاب اسلامی در ایران با تاکید بر «اسلام راه حل است» بر این روند موثر بود. ندیم روحنا معتقد است سیاست‌های محروم‌سازی اقلیت از سوی دولت در این روند و شکل‌دهی به هویت مسلمانان تاثیر داشته است. (Ozcan, 2010: 7-10)

برای مسلمانان داخل خط سبز تقویت هویت اسلامی این جامعه راهی است که نه تنها می‌توان از حاشیه‌ای شدن دور شوند و در کانون توجه قرار گیرند، بلکه به هر دو طرف تشکیلات خودگردان و طرف اسرائیلی که ایشان را بیگانه و غریبه می‌دانند که همراه با مسلمانان بخش‌های دیگر

فلسطین پیشتاز و طلایه‌دار آینده هستند. (Israeli, 1999: 3-15)

در گفتمان جنبش اسلامی، اسلام درمان رنج و آلام این اقلیت است. مطالعات اخیر بیانگر آن است که ۴۷/۶ درصد اقلیت عرب دین را به‌عنوان عنصر هویت‌بخش خود انتخاب کرده بر اساس این تحقیقات، ایدئولوژی اسلام‌گراها مبتنی بر سه مفهوم هویتی اسلام، عرب و فلسطین می‌باشد. (Ozcan, 2010: 12) جنبش بر این اساس تلاش کرده در راستای تقویت پیوند و وابستگی اقلیت با اجزای هویتی فوق‌الذکر مبادرت کند و در این خصوص فعالیت‌هایی از جمله پیوند اقلیت با اماکن تاریخی و مقدس مسلمانان و ترمیم، بازسازی و حفاظت از آنها به‌ویژه مسجدالاقصی انجام دهد. در این زمینه مخصوصاً فعالیت‌های شاخه شمالی جنبش به رهبری شیخ رائد صلاح چشم‌گیر است. مسلمانان ریشه‌های عمیقی در بیت‌المقدس داشته‌اند، ولی با تسلط نظامی و سیاسی اسرائیل بر اراضی ۱۹۶۷ و شهر بیت‌المقدس و پس از آن شکست مذاکرات صلح و ضعف تشکیلات خودگردان برای مجبور ساختن رژیم صهیونیستی به تن دادن به نقش رهبری فلسطینی بر بیت‌المقدس، فلسطینیان از سال ۲۰۰۰ این سرزمین را از دست رفته دانسته‌اند. این وضعیت با انشعاب در فتح و حماس و ساخت دیوار حایل تقویت شد. از سوی دیگر انفعال جامعه بین‌المللی نسبت به اقدامات آشکار و نهان رژیم صهیونیستی در شهرک‌سازی و یهودسازی همراه با احداث تونل در داخل و اطراف مسجدالاقصی باعث تقویت این نگرش شد که کنترل ۱۴۰۰ ساله مسلمانان فلسطینی در حال تضعیف است. در این اثناست که مسلمانان فلسطینی داخل مناطق ۱۹۴۸ در ابتدا به‌عنوان کمک‌کننده و سپس به‌عنوان محرک کلیدی هم برای فلسطینیان داخل و هم بیت‌المقدس و بعداً از طریق اینترنت برای کل جهان اسلام وارد شوند. در واقع جنبش چالش دیگری را در برابر دولت صهیونیستی ایجاد نموده است. کانون فعالیت‌های جنبش حفظ و حراست از مظاهر و نشانه‌های اسلام و به‌ویژه مسجدالاقصی است. مسجدالاقصی نماد مهم هویت دینی و ملی محسوب می‌شود، از این روست که در تحقق هدف مذکور اجتماع گسترده سالانه از ۱۹۹۶ در ام‌الفهم که از شهرهای مهم عرب‌نشین است با شعار "الاقصی در خطر است" برگزار می‌گردد و هدف آن ارتقاء آگاهی فلسطینیان و اعراب و حساس کردن آنها نسبت به این مکان‌ها و اعتراض علیه اقدامات دولت برای یهودی‌سازی آنهاست. شیخ صلاح جنبش را نگهبان واقعی این حرم

شریف می‌داند. (Ozcan, 2010: 18) وی در این زمینه اقدام به گردآوری داوطلبان مسلمان کرده که تحت نام داوطلب نجات مسجدالاقصی مشغول فعالیت‌اند. (nedains.com)

صلاح در آگوست ۲۰۰۸ خطاب به رییس دولت رژیم صهیونیستی هشدار داد که برای دفاع از مسجدالاقصی اتوبوس اتوبوس به سوی مسجد حرکت می‌کنیم. (Dumper, and Larkin, 2008)

رئیس همواره پرچمدار مبارزه برای آزادسازی بیت‌المقدس بوده و نسبت به خطرات قریب‌الوقوع این مکان مقدس هشدار داده است. از این‌رو شاخه شمالی جنبش اسلامی در داخل اراضی اشغالی ۱۹۴۸ از جمله فعال‌ترین و سرسخت‌ترین نیروهایی است که به موضوع بیت‌المقدس ورود پیدا کرده و به نمادی قدرتمند برای بسیج مخالفت محلی، منطقه‌ای و جهانی علیه سیاست یهودی‌سازی رژیم صهیونیستی در قسمت شرقی بیت‌المقدس و اشغال سرزمین‌های فلسطینیان تبدیل شده است. تلاش جنبش بیان گذشته اسلامیت بیت‌المقدس، انتشار مطالب گسترده برای فهم تهدیدات اسرائیل علیه اماکن مقدس و مبارزه قانونی از طریق شهرداری‌ها برای جلوگیری از سلب مالکیت خانه‌ها و اراضی اعراب در بیت‌المقدس شرقی آن را به‌عنوان بازیگری در حال ظهور در کنار بازیگران فلسطینی قرار داده است. (Dumper, and Larkin, 2009: 1-14)

در واقع با کاهش اقتدار سیاسی و کنترل تشکیلات خودگردان در شرق بیت‌المقدس به‌واسطه ساخت دیوار حایل باعث شده بر مقاومت و گفتمان اسلام‌گرایی به‌عنوان ابزاری برای حضور فلسطینیان تأکید شود و از طریق اماکن مذهبی و تاریخی و سایر شیوه‌ها، ساختارهای قدرت و هژمونی کنونی را به چالش بکشد. جنبش اسلامی داخل خط سبز به رهبری صلاح تلاش کرده تا خلاء قدرت موجود را پر کند (www.questia.com) و با توجه به ضعف تشکیلات خودگردان و رهبری محلی در مقابله با ساخت دیوار حایل و عدم شناسایی دولت حماس، جنبش با محور قرار دادن مسجدالاقصی فرایند اسلامی‌سازی را وجه همت خود قرار داده است.

در حقیقت می‌توان مرحله جدیدی را از اواخر دهه ۹۰ تاکنون در سیر تحول و رشد جنبش اسلامی ذکر کرد و آن عبارت است از هم‌زمانی جهانی کردن مبارزه اسلامی و بومی‌سازی مقاومت اسلامی که بر دفاع از قدس متمرکز است. شیخ رائد صلاح، رهبر شاخه شمالی، با اقدامات خود نظیر سخنرانی در کنفرانس‌ها استفاده از روزنامه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و گوشزد کردن خطرات و تهدیدات علیه میراث

اسلامی، بسیج حمایت‌های عمومی، گردآوری مستندات و نقشه‌ها از اراضی فلسطینی و ... به فعالی هم در عرصه داخلی و هم در بیت‌المقدس تبدیل شده است. به همین جهت است که گفته می‌شود جنبش اسلامی به دوباره فلسطینی‌سازی اماکن کمک می‌کند. (Dumper, and Larkin, 2009: 15-21)

تلاش جنبش در ایجاد دانشگاهی اسلامی از سال ۱۹۸۶ در شهرک الطیبه به‌عنوان اولین موسسه تحصیلات عالی در اراضی اشغالی ۱۹۴۸ می‌باشد و نیز توزیع نوارهای کاست و ویدئو رهبران و خطبای مشهور اسلامی جهان عرب در شهرهای عربی به‌لحاظ توجه به اندیشه دینی و افزایش جو مذهبی در زندگی اجتماعی اقلیت عرب از جمله دیگر اقدامات در این خصوص است (nedains.com) در جامعه‌ای که حکومت خواهان محو اسلام است، این قبیل اقدامات نوعی روشنگری و بیداری اذهان مردم است.

نتیجه‌گیری

جنبش اسلامی درون خط سبز به‌عنوان یکی از نیروهای مهم و اثرگذار در بین اقلیت عرب به‌عنوان چالشی جدی در برابر ساختار سیاسی و مشخصه یهودی جامعه و رژیم اشغالگر اسرائیل مطرح است. گفتمان و رویکرد این جنبش با توجه به محدودیت‌های خاص آن از ۱۹۴۸ دچار تحولات مختلفی شده و گاه انشعاباتی هم در آن بروز پیدا کرده، لیکن این جنبش به‌ویژه شاخه شمالی تمامی تلاش خود را مصروف آن داشته تا از دو منبع هویت‌ساز اسلامی - فلسطینی و اسرائیلی به تقویت هویت اسلامی فلسطینی - عربی اقدام کند. جنبش در برابر همگون‌سازی اجباری اقلیت با فرهنگ و زبان عبری با توسل به راه‌کارهای مختلف واکنش نشان داده است، این درحالی است که رژیم صهیونیستی تاکنون در برقراری عدالت، مساوات و برابری اقلیت با یهودیان ناتوان بوده که این امر خود را در حوزه هویتی نشان داده است. جنبش به‌طور کلی خود را وارد در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کرده تا بتواند با فعالیتهای داخل یا خارج از پارلمانی وضعیت اقلیت عرب را بهبود بخشد.

جنبش رویکرد سیاسی را جایگزین اقدامات براندازنده و مسلحانه - نمونه آنچه اسرت‌الجهاد بود - کرده و حتی شاخه شمالی با اقدامات خود بستر سیاسی شدن اقلیت عرب را مهیا ساخته و

این بیانگر آن است که سیاسی شدن صرفاً از طریق حضور در انتخابات پارلمانی نیست گرچه در ابتدا نوع رابطه و فعالیت جنبش با نهادهای دولتی پیش از حضور در انتخابات پارلمانی سخت و پیچیده بود، ولی به مرور و با تحولاتی که در عرصه داخلی و منطقه‌ای رخ داد، فعالیت‌های جنبش نیز وارد مرحله جدیدی شده و شاخه جنوبی حتی موفقیت‌هایی هم در عرصه انتخابات سراسری کسب کرده است. گرچه احتمالاً حرکت‌های تندی هم وجود دارد، به لحاظ محدودیت‌های که با آن روبه‌روست این حرکت رو به کاهش است. بنابراین همچون سایر بازیگران سیاسی به شکل تشکل فعالیت کرده و پیگیر مطالبات اعراب است.

۱۰۹

جهت‌گیری سیاسی اسلام‌گراها تا حدودی تحت تاثیر روابط مقطعی با حاکمیت اسرائیل و تا حدی ناشی از اتفاقاتی است که در ارتباط با کل فلسطین همچون کرانه غربی و نوار غزه رخ می‌دهد. به نظر می‌رسد اسلام‌گرایان، در حال شکل‌دهی به گفتمان و ساختار نهادی همچون آموزشی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در اسرائیل هستند که می‌تواند به‌عنوان دولتی در درون دولت مطرح شود. اگرچه در سطح سیاسی سابقه کوتاهی دارد، ولی می‌تواند راهبری قدرت سیاسی در بخش عربی را به‌دست بگیرد. در واقع شعارش «اسلام تنها راه عمل» صرفاً به مسائل مذهبی محدود نیست، بلکه مسائل اجتماعی و آموزشی را نیز در بر می‌گیرد. به‌طور خلاصه جنبش اسلامی در اسرائیل، یکی از جریان‌ها و تشکل‌های قدرتمند در بین اقلیت عرب و درون خط سبز است.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. خلیفه، احمد (۱۳۸۰)، *احزاب رژیم صهیونیستی*، ترجمه عبدالکریم جادری، تهران: دوره عالی جنگ، چاپ اول.
۲. دکمجان، هرایر (۱۳۷۷)، *اسلام در انقلاب، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب* (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)، ترجمه حمید احمدی، تهران: سازمان انتشارات کیهان، چاپ سوم.
۳. کدیور، جمیله (۱۳۷۴)، *پشت پرده صلح*، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
۴. مؤسسه مطالعات فلسطین (۱۳۷۷)، *سیاست و حکومت در رژیم صهیونیستی*، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اندیشه سازمان نو، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۵. مزینانی، بررسی سیر تحول تشکیل جنبش اسلامی، در *اراضی اشغالی ۴۸*، مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های علمی - سیاسی نداء، مجموعه مقالات اسرائیل (احزاب) جلد نهم.
۶. مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های علمی - سیاسی نداء، برگرفته از *روزنامه‌ها آرتص*، ۲۹ اکتبر ۲۰۰۱.
۷. مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های علمی - سیاسی نداء، «انتقاد جنبش اسلامی از سیاست‌های اسرائیل»، بولتن رویداد و گزارش اخبار فلسطین، شماره (۱۴۷)، برگرفته از *جزرالیوم پست*.
8. Dumper Mick and Larkin Carig (2009), *Political Islam in Contested Jerusalem: The Emerging Role of Islam from within Israel*, www. conflictincities. org
9. Dumper Mick and Larkin Carig (2008), "In Defense of Al-Aqsa: The Islamic Movement Inside Israel and the Battle for Jerusalem," *Academic Journal Article*, www. questia. Com.
10. Haddad, Yvonne (1992), "Islamists and The Problem of Israel: The 1967 Awakening," *Middle East Journal*, Vol. 46, No 2.
11. Israeli, Raphael (1993), *Muslim Fundamentalism in Israel*, London: Brass Eys.
12. Israeli, Raphael (1999), "The Islamic Movement in Israel," *Jerusalem Center for Public Affairs*, No. 416, http: //www. jcpa. org/jl
13. Mc Dowal, David (1990), *Palestine and Israel, the Uprising and Beyond*, London: IB. Tauris & coltd.
14. Ozcan, Kivance (2010), "The Islamic Movement in Israel: Walking the Tightrope," *The Eliot School of International Affairs*, the Institute for Middle East Study, www.gwu.edu
15. Rubin Peled, Alisa (2001), "Debating Islam in The Jewish State, The Development of Policy Toward Islamic Institution in Israel," State University of New York Press.
16. Rubin Peled, Alisa (2001), "Toward Autonomy? The Islamist Movements Quest for Control of Islamic Institutions in Israel," *Middle East Journal*, Vol 55, No 3.

17. Rayan, Sobhi (2012), "Diversity" in Arab Society in Israel: The Islamic Movement as an Example, *Journal of Muslim Minority Affairs*, www. tandfonline. com
18. Schecla, Joseph (2001), "The Invisible People Come To Cight; Israeli's Internally Displaced and Unrecognized Villages," *Journal of Palestine Studies*, Vol. XXX, No1, Autumn.
19. Wolffsohn, Michael (1991), *Israel, Policy, Society and Economy*, U. S: Humanities Press International, Inc., Atlantic Highland,
20. Jaffe Center for Strategic Studies, Strategic Assessment (2000), *The Islmic Movement in Israel*, Vol 2, No 4, February, <http://www.tau.ac.il/jcss/sa/v2n4p5.html>.
21. From Palestininan Central Bureau of Statistics. <http://www.pcbs.org/selets.html>
22. Israeli Palestinian and The Palestinian Authority: <http://meria.Idc.ac.il/Journal/>
23. www.crisisgroup.org/identitycrisis:israelanditsarabcitizens
24. "The History of Palestinian in Israel," <http://www.adalah.org>.
25. www.palestinefact.org
26. <http://www.arabhra.org>
27. en.wikipedia.org/wiki/Islamic_movement_in_Israel